

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد درباره تفسیر حکم چون بحث رسید به حکم وضعی و تکلیفی درباره تفسیر حکم یک تفسیر معروفی بود که در دنیای اسلام در مورد اصولیین اهل سنت مخصوصا عشایره خطاب الله المتعلق بافعال المکلفین. این را توضیح دادیم عبارت لا اقل یکی از آنها را خواندیم چون بقیه اش طول می کشید. و عرض کردیم معتزله به خاطر ایمان به حسن و قبح عقلی تعبیر کرده اند ما حکم العقل أو الشارع أو الفعل اقتضاء تأخیرا أو وضعاً. تعبیری که در بعضی از کتب زیدیه بود به خاطر تعبیر جهات مختلف از معتزله و اینها به عنوان عدلیه این هم خواندیم.

عرض کردیم یک توضیحی این مطلب دارد حالا غیر از مطالبی که خودشان نوشته اند یک مقدار اشاره کردیم چون هدف این نبود که آنها خوانده شود. توضیح که عرض کردیم این مبنا خودش یک نکته ای در خودش هست در فرعش هست. در خودش این هست که اینها حکم را تابع حکم عقل نمی دانند یعنی به عبارت دیگر عشایره منحصر حاکم را خدا می دانند و اصولا مجالی برای اینکه عقل که حکم کند به ممدوحیت یا مبغوضیت یک فعل ایجاد ندارد نمی شود بگوییم فعل يستحق المدح ينبغی ان يفعل أو ينبغی ان لا يفعل. این منحصر به خدا است و حکم هم بنابر این حاکم منحصر به حق سبحانه تعالی خواهد بود و بنابر این حکم اعتبار صرف است. چون می گوید ما یک معیار عقلی ندا ریم بگوییم شارع در اینجا طبق عقل حکم فرموده است. طبق اینکه ظلم نباشد طبق اینکه احسان باشد. آنچه که شارع فرموده اند حسن حسن است آنچه که امر فرموده اند حسن است آنچه که نهی فرموده اند قبیح است و نکته ای خارج از حکم شارع نیست. یک پشتوانه قبلی که عقل ادراک کند حالا یا ادراک کند مصالح و مفاسد یا ادراک کند این نکته ینبغی ان يفعل، ادراک نه مثلا این حالت ینبغی ان يفعل برایش پیدا شود. این اصل مطلب که در خود این مطلب بین این دو دسته اختلاف هست و دیروز توضیحی عرض کردیم که انصافش معتزله یک حد وسطی را گرفته اند در مقابل راهی که الآن در خیلی از یعنی در دنیای غرب ابتدائا شروع شد و قبلا هم بود نه اینکه تازه شروع شده است باز دو مرتبه صف جهانی را گرفت و روی نکات مختلفی که وجود داشت که بعضی از نکاتش را سابقا ذکر کردیم و جایش هم اینجا نیست، تدریجا اینها حکم را کلا از مقوله الهی خارج کردند مقوله عقلی صرف گرفتند.

و لذا در این رأی جدید، کلا تفسیری که از حکم ارائه می شود با تفسیری از عشایره که عامه مسلمانان غیر از شیعه و زیدیه و غیر از عدلیه هستند. به طور کلی عامه مسلمانان و عشایره هستند این دو تا کلا با هم در دو نقطه مقابل هستند. اصلا به طور کل و عرض کردیم این تفکر لا اقل در مسئله قانون گذاری به خیلی از کشورهایی که الآن به حسب ظاهر اسلامی هستند و به حسب ظاهر مردمش مسلمان هستند لکن اصطلاحا نظام سیاسی شان لائیک است و دین را از نظام سیاسی و قوانین خارج می دانند، هیچ ربطی به آن نمی دهند این یواش یواش جا افتاد متأسفانه و عرض هم کردیم سابقا دیروز عرض نکردیم یک مقدار از تنظیمات و تشکیلات و احزاب اسلامی که در این مثلا حدود هفتاد هشتاد، مخصوصا بعد از در اهل سنت بعد از سقوط دولت عثمانی پیدا شد، در حقیقت این بود. یعنی ایستادن در مقابل این تفکر لائیک که یواش یواش در کشورهای اسلامی جا پیدا کرد و این تفکر دقیقا مثل همین تفکر اشعری است. باد رجات مختلفش. سعی کرده اند حکم را منحصر به خدا کنند. کما اینکه باز سابقا عرض کردیم که این احزاب و تشکیلات در این حدود هفتاد هشتاد سال اخیر که نمی خواهم مبدأ تاریخی اش را به دقت بگوییم اصولا به دو بخش اساسی تقسیم شده اند. تشکیلاتی که قائل بودند که با تشکیل حکومت اسلامی و طبعاً حکومت اسلام با همین تفکر و احزاب سیاسی و فکری بودند که به دنبال یعنی احزاب فکری حالا سیاسی غیر از آن است. به دنبال تشکیل حکومت نبودند به طور کلی هدفشان آشنایی و روشن کردن جوامع اسلامی که ما اصطلاحا از اینها غالبا در دنیای اسلام حالا ممکن است در دنیای شیعه این اصطلاح جا نیفتاده است اما در دنیای خودشان به عنوان روشنفکر دینی از آنها استفاده می شود. تشکیلاتی که دنبال روشن فکری دینی بودند. من این تقسیمات کلی را عرض می کنم. حالا یکی یکی خصوصیاتش نکته دارد. نمی واهم هم اسم ببرم. این مطلبی بود که پیدا شد یعنی این بحثی را که عشایره مطرح کردند در اصول که خطاب الله المتعلق بافعال المكلفین، این در زمان ما که الآن هستم بنده در خدمت شما در حقیقت شکل نظام به این صورت شد. چون در یک فاصله دویست و خورده ای سال قبل جریان ضد دینی باید گفت در غرب که شروع شد و من جمله در خود مسئله قانون، این یواش یواش به یک شکل دیگری در میان کشورهای اسلامی شکل پیدا کرد که جامعه جامعه اسلامی باشد مردم مسلمان هستند لکن دین نباید در هیچ شأنی از شئون حکومت دخالت کند. حالا نحوه دخالتش و کیفیتش جای خودش.

یکی از آنها در قوانین است که نباید جوانب دینی رعایت شود آنچه که هست باید همان روح قانون که حاکم است باید انجام شود و در بحث مکاسب که در بحث لغت بود یک عباراتی را از قوانین مصری به یک مناسبت این قوانین مربوط به هشتاد سال قبل است که در باب گم شده یا ضاله خودشان یک احکام خاصی قرار دادند مثلا آن احکام اسلامی نیست. اگر پیدا شد در شهر باشد این طور کند در روستا باشد این طور کند باید به مرکز شرطه مراجعه کند اگر مراجعه کرد این عقوبت را دارد همچنین چیزهایی برای خودشان کلا خواندیم چون

متن عبارت... را در کتابش خواندیم دیگر احتیاج به تکرار ندارد. یعنی هدفمان هم این بود که بگوییم از همان قدیم این تفکر شروع شد. این نیست که مثلاً الآن مثلاً یک چند سالی شروع شده است.

از همان قدیم در مثل مصر که در همان زمان هم حکومت حکومت پادشاهی بود در مصر. از همان زمان هم این مطلب شد ربطی هم به جمهوری و بعد خود مصر اول جریانی که حاکم بود حالت سوسیالیستی نداشت ربطی هم به آنها نداشت نه اینکه ربطی به آن داشته باشد. در خود حکومت پادشاهی احکامی را که نوشته است هیچ کدام به اسلام نمی خورد.

و تدریجاً که احکام یعنی احزاب اسلامی ظهور کردند یکی از اهدافشان این بود که احکامی را که جعل کرده اند و اسلامی نیست از قانون جدا کنند. یعنی این تفکر آمد که قانون دقیقاً همان است که خطاب الله متعلق بافعال المکلفین. ما باید دنبال همان برویم. البته عرض کردم هم در مصر هم در دنیای شیعه در ایران، به طور کلی احزاب دینی دو قسم شدند. غیر از احزاب ملی و اینها که جای خودش یا قائل بودند که باید تشکیل حکومت دهیم یا قائل به تشکیل حکومت نبودند فقط روشنفکری دینی داشتند. لکن تصور اساسی شان این بود که ما یک تصویر روشنی را از دین بدهیم و اینکه حق فائنگذاری و حق حکم همان طور که در تفکر عشایره بود منحصر به حضرت حق است بلکه بالاتر. نمی توانیم ما از این جعل حضرت حق آن طرف تر برویم. چیزی به نام مصالح و مفاسد و حسن و قبح عقلی و ظلم قبیح است و اینها هم وجود ندارد. آنچه که وجود دارد همان جعل است. فرمودند انجام دهد خوب می شود انجام ندهد بد می شود هیچ فرقی نمی کند. این البته تفکر معتزله خواهی نخواهی یک مقدار نزدیکتر شد. می گفتند نه عقل هم حکم می کند. و احکام الهی زیربنا دارد. این طور نیست که زیربنا نباشد. آن زیربنایش قبح ظلم است. حسن عدل است مثلاً.

س: ... عقل حکم می کند یا کشف حکم الهی می کند به عنان یکی از راه ها؟

ج: البته درباره عقل عملی سابقاً چند دفعه عبارات خود این آقایان مختلف است. بعضی ها عقل عملی را از فروع عقل نظری می دانند و بعضی ها هم دو قسم می دانند. یک مقدارش که بر می گردد به عقل نظری که ظاهر عبارت مرحوم محقق اصفهانی در حاشیه شان این است. چون گفتیم توضیح دادیم که اگر بخواهیم وارد شویم باز طول می کشد. یک بحث این است که اینها از فروع عقل نظری هستند یک بحث این است که اصولاً عقل عملی ماهیتاً با عقل نظری فرق میکند. مثلاً دو سنخ است. آن یک نحو ارتباط با خارج و با واقعیت است که عقل نظری به آن گفته می شود. راه و ارتباطات خودش را دارد مقدمات خودش را دارد مقدمات اولیه خودش را دارد این بحث ارتباط با واقع نیست. این بحث به این است که انسان مناسب زندگی خودش او را وادار می کند. نه واداری که دنبالش دادگاه است. او را به این راه

می خواند. اصلاً این سنخ دیگری از ادراک انسانی است. آن یک سنخ ادراک است این یک سنخ ادراک است. می گویند نه حالا یک سنخ ادراک عقل نظری داریم در مسائل خاص خودش عقل عملی هم دو جور است. یک عده اش بر می گردد به ادراک نظری یک مقدارش خیر. ظاهرش یک جور است عقل عملی ماهیتاً و حقیقتاً با ماهیت عقل نظری فرق می کند. بلکه ممکن است انسان به حسب داده ها و مطالعاتی که با خارج دارد تصمیمات مناسب اتخاذ کند اما در حقیقت عقل عملی تأثیر نمی گذارد. این هم اجمالاً. انی خلاصه این تحلیلی بود که از خود دیدگاه معتزله و عشایره در خود مطلب که مسئله حسن و قبح عقلی باشد می شود داد.

خب طبیعتاً چون همچنان که دیروز اشاره کردیم از عبارت پریروز بود خواندیم و وجدان خودمان بالاترین شاهد است طبیعتاً ما معتقدیم که حق در این مطلب با معتزله است و ما چیزی به نام حسن و قبح عقلی داریم و احتیاجی به این نیست که حتماً شارع جعل کند و این در حقیقت همان زیربنایی است که شارع جعل کرده است و بلکه بالاتر. اصلاً این زیربنا منشأ قدرت قانونگذاری در انسان است که باید این را توضیح دهیم و در روایات ما که آمده است جبرئیل آمد به حضرت آدم گفت سه چیز را آورده ام یکی را انتخاب کن. عقل و دین و حیا. حضرت آدم عقل را انتخاب کرد و جبرئیل به آن دو تا گفت بروید. آنها گفتند نه ما هر جا که عقل باشد همراه او خواهیم بود.

مرحوم کلینی هم کاملاً واضح است که در کتاب کافی شریف اولین باب را عقل قرار داده است ظاهراً تفکرش بر این تفکر معتزله و عقلی گرایان است. و این خیلی روشن مطلب را این حدیث مبارک دین که لا اقل یک مقدارش مجموعه قوانین چون دین یک مجموعه ای است هم عقل نظری است هم عملی. در این مجموعه اینها با عقل، یعنی زیربنای آنها عقل است. حالا حیا را چه معنا کنیم شاید اشاره کنیم بعداً.

بهرحال معلوم می شود اصل این مطلب درست است و مراد از عقل در اینجا هم شامل عقل نظری و عملی می شود و این عقل نظری است که گاهی تنقیح موضوع برای عقل عملی می کند. نه اینکه دو جور باشند تنقیح می کند و این عقل عملی در انسان منشأ قانونگذاری است. یعنی مجموعه ای از عقل عملی و نظری و ازادی اراده انسان برای اینکه بتواند با آن چیزی که اصلح است برسد در حقیقت این سه منشأ هستند برای قانونگذاری و حکم. خصوص کلمه عقل که شاید هم این ازادی اراده مراد از حیا در روایت باشد. چون این مطلب را بعد توضیح بیشتری عرض می کنم فعلاً اجمالش را گفتیم.

عرض کردیم نکته دوم در این تفسیر چون این بحث حسن و قبح عقلی لازمی دارد البته لوازم دیگری هم دارد. یکیش مسئله جبر و اختیار است. عرض شد که ظاهرش این است که اگر ما در حالا فرع آن مسئله هم قائل باشیم به عدم حسن و قبح عقلی به حسن و قبح شرعی

یعنی قائل به جبر شویم که عشایره هم قائل به جبر هستند حالا البته اینها برای اینکه توجیح کنند عذاب و عقاب و ثواب و اینها چیزی را به نام کسر مطرح کرده اند. حالا اگر وقتی شد در خلال بحثها اشاره می کنیم که اینجا خلط هایی در بحث رخ داده است که باید از هم جدا شود.

بهرحال آنچه که الآن می شود گفت این است که این مطلب هم درست است. یعنی این مطلب که ما اگر آمدم و م عقد به مبانی عشایره شدیم و قائل به جبر شدیم راجع به قانون دیگر هیچ صحبتی نمی توانیم بکنیم. چون آن کسی که قائل به جبر است مجموعه را انسان مجبور می داند. یعنی معتقدند که تصرفات و افکار و ارادات و حتی شوق و ذوق و نظام اجتماعی و اخلاق و عرفان ما همه تابع آن عواملی هستند که خارج از اراده انسان است. اراده ای برای انسان نمی گذارد.

حالا جبر هم می توانیم به اصطلاح عرفا یک جور جبر دارند فلاسفه یک جور و علمای طبیعی یک جور الآن یک اشاره کردم مرادم این بود. جبر وقتی مطرح می شود بحث ثواب عقاب مطرح نیست. این یک اشتباهی شده است. دیدگاه متکلمین غالباً از دیدگاه ثواب و عقاب و اینها است. بحث جبر ربطی به ثواب و عقاب ندارد. آن یک بحث خودش است شرایط خودش است چه به لحاظ علمی چه فلسفی چه تاریخی چه به لحاظ محیط چه به لحاظ فرهنگ هایی که بوده است چه به لحاظ اقتصادی عوامل اقتصادی اینها قائل به یک نحوه جبری در زندگی انسان هستند که در یک مسیر معینی حرکت می کند. من جمله از آن مسیرها حکم است. قانون است. لذا طبق این تصور اصولاً قانون یک امر جبری است یک امری است که باید واقع شود شکل دیگری هم ندارد به همان عوامل خودش شکل همان واقع می شود. نه می شود گفت یک امر واقعی است چون ما برای عقل عملی چیزی قائل برای عقل عملی نبودیم نه قابل تغییر است نه در آن اعتبار دارد نه در آن اخبار از ملاکات و مصالح دارد نه در آن اخبار از مثلاً نه متعرض عنوان ما ینبغی ان یفعل ینبغی ان لا یفعل هیچ کدام نیست. یک واقعیت تاریخی است حالا عرض کردم چون جبر به تقریبات متعدد آمده است این که مثلاً فرض کنید جبر داشتیم ثواب و عقاب باطل می شود که کسر را متکلمین مطرح کرده اند این دیدگاه کلامی به مسئله است که خیلی دیدگاه علمی هم نیست. فرض کنید روایات را گیر کنیم به قول آن آقا از قبیل ثمرات روی درخت قرار دهیم جزا و اینها را اگر عبارت ایشان این طور باشد. مراد آن قائل این باشد.

علی ای حال چون صحبت هایش شده است وارد بحثش نمی شوم. این بحثی را که الآن مطرح می کنیم در این قسمت است که اگر ما جبر را کلاً قبول کردیم طبیعتاً دیگر بحث ما در قانون لغو است. نه حقیقی است نه اعتباری است هیچ کدام نیست. یک واقعیتی است فی نفسه اصلاً دنبال اینکه یک ملاکی هست ما می خواهیم آن ملاک به دست بیاید یا اراده شارع هست یا اراده عقلاً هست یا عقل این را

صلاح میداند با اختیاری که دارد اختیار می کند هیچ کدام دیگر را این مباحث مطرح نیست. اصلا کل بحث عوض می شود. اصلا کلیتا عالم دیگری می رود. بحث کلا از این عوالم خارج می شود وارد عوالم دیگری می شود که کلا این بحث هایی که تا به حال داشتیم فرق می کند و این هم درست است خوب شده است همین جا دیدیم در این کتاب زیدی بحث جبر هم در خلالش مطرح می شود و راست هم هست درست هم هست اگر بحث جبر مطرح شود دیگر تفسیر برای قانون نمی فهمیم اصلا معنا ندارد. آن قانون معین مجبور است. عرض کردیم در مجموعه افکاری که مطرح شده است فرض کنید در بعضی از کتب که نمی خواهم اسمش را ببرم فرض کنید یک نوع تفسیر عرفانی و فلسفی داده شده است متأخرین بیشتر تفسیر علمی به قواعد علوم طبیعی ارائه کرده اند لکن تفسیری که بیشتر در یک برهه ای از زمان خیلی رواج پیدا کرد و روی آن حساب شد همین تفسیر مارکسیستی بود. از تفسیر قانون نه فقط قانون کل اموری که در جامعه می آمد نظام سیاسی و اجتماعی و اخلاقی و فکری کل امور فرهنگ ها تمدن ها کلیه امور را وابسته به یک نوع تقریبا می شود بگوییم بحث اقتصادی میدانست. خب این مدتی هم راه افتاد و سعی هم کردند بر آن تقریبات کنند و کتاب هم در این مدت زیاد نوشتند خصوصا که یک کشور نسبتا بزرگی مثل روسیه معتقد شد و کتابهای زیادی اینها نوشتند و بعد کتابهای نسبتا در حد خودش به نظر من اینقدر زیاد نباشد اما خوب است بد نیست. چینی ها نوشته اند چون حکومت داشتند. خود مارکسیست هایی که اصالتا در فرانسه یا المان بودند مثل خود مارکس یا مثل انگلیس کتاب هایی نوشته اند. خود اروپایی ها انصافا در این جهت در تشریح این تفکر خب طبعاً این تفکر به ایران ما هم سرایت کرد مثل بقیه کشورها. از حدود سالهای ۱۳۱۰ و ۱۳۱۲ که گروه ها را گرفتند الی آخر. این در ایران ما هم سرایت کرد و در برهه از ازمان خیلی رواج پیدا کرد. حالا کم است. خیلی بچه مسلمان هایی که مسلمان بودند تا حدی این فکر را قبول می کردند. نمی خواهم توضیح خارجی اش را ذکر کنم.

بله این است در میان این افکار نسبتا این تفکر چون بحثهای فلسفی پیچیدگی های خاص خودش را دارد. این بحث چون خیلی پیچیده نبود بیشتر راه افتاد. بحث این است که این مسائلی که گفته شد، مثل فلسفه مثل عرفان مثل فرض کنید اخلاق مثل فقه مثل قانون مثل نظام اجتماعی نظام فردی تمام اینها روبنا است. زیربنا آن مسئله اقتصادی است که اصل آن مسئله اقتصادی در اینجا آن ابزار تولید است و کیفیت ابزار تولید. این در حقیقت ابزار تولید است که می آید در زندگی انسان آن زیربنای اصلی است. چون بشر در طول زندگی ابزارهای تولید مختلف داشته است طبق آن ابزار تولید اینها شکل می گیرد. اخلاق و عرفان و فلسفه و قانون و دین و ادیان و فرهنگ و تمدن همه طبق آن وسایل آن ابزار تولید شکل می گیرد. شکلش تابع آن است. خب تصور اینها این است که ابزار تولید اولیه به صورت کمونیست بوده است همه تولید می کرده اند و همه هم می خوردند. فرض کنید از درخت یک میوه می کند و می خورد آن هم از درخت می کند خب طبیعتا

یک نظام اجتماعی یک تفکر خاص خودش یک بینش خاص خود را درست می کند. بعد از آن مرحله برده داری بود که افراد از انسان های دیگر کمک گرفتند تولیدات آنها را برای خود گرفتند. خواهی نخواهی این باز یک مرحله دیگری است. یک کسی عبد می شود شاخصه این مرحله از بردگی این است که یک انسان بذاته و به جمیع خصوصياته در اختیار دیگری است نه خصوصیت عمل او. تمام حیثیت وجودی اش در اختیار دیگری است و قدرت مطلق دارد که از آن تعبیر به ملک می کنیم. نه حتی مسئله ولایت. این ولایت غیر از ملک است. یا به تعبیر نائینی درجه دیگر ملک است. این را این مرحله بعدی است که عرض کردیم در خود قرآن هم به عنوان یک مثال مطرح شده است. ضرب الله مثلا عبدا مملوکا لا یقدر علی شیء. اینه می گویند فقط بحث فقط مثال ادبی نیست. در این جامعه کلیه روبناهایی که عرض کردیم تابع این هستند. یعنی دنبال این هستند که سلطه و نفوذ مولا را بر عبد تقویت کنند تا بهتر بتواند از این وسیله تولید استفاده کند. این خلاصه تفکرشان. مرحله سوم که عرض کردیم به قول خودشان پیشرفت بهتری کرد طبعاً برای هر انتقال مرحله هم حرفهایی دارد که نمی خاهم وارد بحث شوم که مرحله فتودالیست به قول خودشانی ارباب رعیتی در این مرحله مقداری آن عبد آن برده یک مقداری استقلال بیشتر پیدا می کند. یعنی آن صرف اینکه لا یقدر علی شیء دیگر برداشته می شود. لکن هنوز باز قسمتی از آن مرتبط است. یعنی در اینجا شکل و ابزار تولید شکل خود را حفظ می کند و آن اینکه این رعیت مرتبط با زمین است. عرض کردیم کلمه رعیت در زبان فارسی ترجمه کلمه سر در لغت روسی است. ظاهراً در انگلیسی هم سر باشد. سر یعنی در مقابل فتودال. آن کسی که صابح زمین است سر یا رعیت کسی است که روی زمین کار می کند اما مرتبط است با زمین. جدای از زمین نیست.

لذا همراه زمین نقل و انتقال می شود عرض کردیم این تفکر در اسلام در زمان دومی بعد از فتح عراق دیگر رسمیت شکل پیدا کرد لکن در آن اصطلاح چون مخصوصاً در زمین عراق این طور شد که افراد روی زمین کار می کردند روی همان زمین عراق که اصطلاح فکری اش ارض خراجی شد اینها جا به جا می شدند. این در آن اصطلاح آن زمان چون مخصوصاً اول کار بیشتر این کشاورزان یا زارع ها بیشترشان غیر مسلمان بودند مخصوصاً مجوسی و زرتشتی بودند چون آنجا به اصطلاح پایتخت ایران بود به اینها ارج می گفتند. ارج همان لفظ سر به انگلیسی است که رعیت است. در روایت ما علوج آمده است. تفسیرهای دیگری گفته شده است که دقیق و علمی نیست.

خب می گوید طبیعتاً شما مطابق با این زمان، روبناها هم کلاً عوض می شود اخبار و قانون عوض می شود دین و باورهای فکری عوض می شود حتی شعر و ادبیات و هنر همه چیز طبق این شکل می گیرد. این ابزار تولید است که می آید تمام اینها را جا به جا می کند. خب از قرن هفدهم به بعد با رشد ناگهانی صنعت چون در دنیای غرب این طور بود فرض کنید از دوران سنگی تا دوران نوشته اند ششصد سال هفتصد سال هزار سال طول کشیده است. از آن تا دوران آهن و استعمال آهن خب مثلاً ششصد سال از دوران آهن تا دورانی

.....

که مسئله برق مطرح شد فاصله زیاد نیست. بعد از دوران برق ناگهانی صنعت یک رشد خیلی غیرطبیعی کرد. لذا اینها تصورشان این است که این رشد جدید اقتضا کرد که رعیت ها را از زمین به کارخانه ها بیاورند. رعیتی که تا دیروز وابسته به زمین بود لذا تفسیر متعارفی که این مارکسیست ها از آزادی می کنند می گویند اصلا غرب آزادی را مطرح کرد تا کشاورز آزاد شود از زمین و بیاید در کارخانه کار کند. چون صنعت بدون کارگر نمی شد. اگر آن وضعیت ادامه می کرد صنعت رشد نمی کرد. لذا نظام جدید سرمایه داری این نظام جدید باز دنیای خود را درست کرد. این یک نظام جدیدی بود که وضع کار را عوض کرد و اندیشه و دین و قانون و همه چیز را عوض کرد معنای آزادی در اینجا غیر از آزادی مثلا آزادی قبلی برده آزاد شود از آن ملکیت مطلق آزاد شود لکن به زمین مرتبط شود. در اینجا از زمین هم آزاد می شود لکن کار او مال سرمایه دار است. خدش ذاتا آزاد است ارتباطی با زمین ندارد. حالا من خیلی اینها را اجمالی نقل می کنم تا آشنا شوید با تفکراتی که شده است در نتیجه این یک نحوه خاصی است و لذا اصلا نحوه اقتصاد و نحوه فکر را عوض می کند. اصلا نحوه کار کلا، شما خیال می کنید مثلا در آنجا خرید و فروش بود معامله بود مثلا لکن نه اینها می گویند آن دو مرحله کاملا فرق می کند.

یک اصطلاحی دارند این مال مارکسیست های متأخر است در کتاب مارکس ندیدم و آن اینکه فرمول طبیعی اقتصاد مثلا در دوران بردگی یا دران فئودالیسم این بود کالا تبدیل به پول پول تبدیل به کالا. خب این یک جامعه خاصی درست می کند. فرض کنید شما تولید گندم می کردید این گندم را تبدیل به پول می کردید که گوسفند بخرید یا پتو بخرید نحوه فرمول جریان اقتصادی این طور بود. در حقیقت دو طرف کالا بود. اما بعد از آمدن سرمایه داری این فرمول باز عوض شد. این فرمول به این صورت است پول شما داشتید پول را تبدیل به کالا می کردید که باز پول گیرتان بیاید. فرض کنید کارخانه که روزانه مثلا صد دستگاه تلویزیون می خواست شما نمی خواستید تلویزیون مصرف کنید کالای مورد نظرتان نبود. تلویزیون را تولید می کردید تا باز تبدیل به پول کنید. پول تبدیل به کالا باز کالا تبدیل به پول. خب این فرمول اصلا کل زندگی را عوض می کند. آن یک فرمول بود این فرمول جدیدی است که کل زندگی را عوض می کند. این تفکرات را دقت کنید لذا این فرمولی است که باید بگوییم قانون یا دین یا ادبیات یا هنر، یا اخلاق یا فلسفه اینها یک چیز مستقلی است که بشر به آن، این تابع همان نکاتی است که در جامعه رخ داده است و قابل تغییر هم نیست. هیچ نکته ای ندارد.

البته در کلماتشان حالا بعد از مرحله سرمایه داری سوسیالیستی که جای شرحش نیست در یک عده ای از آنها اضافه بین این دو مرحله سرمایه داری و سوسیالیستی یک سرمایه داری انحصاری هم اضافه کرده اند. که حالا دیگر نمی خواهیم نه حال این را داریم نه ارزش شرح دارد من فقط اشاره عابره می کنم. خب این یک طرحی بود که لذا می آمد وضع تاریخ را روشن می کرد وضع تفسیر تاریخ را بر اساس یک جدال درونی به حساب به فارسی که به انگلیسی دیالکتیک می گفتند بر اساس یک نوع جدال درونی حل می کرد و تفسیر می کرد مثل اینکه

خود اشیاء را کلاً بر این اساس تفسیر می کردند. بر این اساس جدال درونی حل می کردند و قانون و نظام و جامعه و دین و همه حرفهایی که گفتیم دیگر همه را باز تکرار نکنیم طبق این شرایط جدید و باز به مرحله انتقال به سوسیالیست و بعدش کمونیست اولیه که مثل کمونیست اولیه همه تولید کننده باشند همه مصرف کننده. لذا عرض کردم اصولاً در تفکرات بشری کلاً چه آنها که در مسائل انسان شناسی یا جامعه شناسی کار کرده اند یا تاریخ یا فلسفه تاریخی اینها که نظر دارند در این مسائل درباره آینده بشریت غالباً این دو نظریه مطرح است. یا معتقدند آینده مثل حال است ظلم هست فساد هست تجاوز هست بیعدالتی هست یا نه می گویند خود جامعه رو به جامعه ای می رود که در آن دیگر ظلم نیست. البته رفتن به سوی آن جامعه به عنوان یک منحنی است که رو به بالا است. این نیست که رو به پایین در آن نباشد. گاهی هست گاهی رو به بالا من حیث المجموع در مسیر تاریخی رو به بالا است.

یک به نظر من از این تعبیر کرده اند به جامعه مهدوی. حالا ما چن به شخص حضرت مهدی اعتقاد داریم یک اعتقادی هست من جمله مارکسیست ها اینها به جامعه مهدوی به این تصور چون آنها جامعه را به دید ابزار تولید نگاه کرده اند جامعه مهدوی آن جامعه ای است که ابزار تولید برای همه افراد هست همه تولید کننده و همه مصرف کننده هستند. این تصورش جامعه تولیدی مهدوی اش از این تصویر است این خلاصه ای از وضع تاریخ گذشته و حال و آینده.

خب طبعاً بحثی را که کرده اند اولاً می دانید یک بحثی راجع به خود جبر است که حالا شواهد بر جبر حالا انحاء مختلفش چون یک بحثی در جای خودش گفته شده است و ارد نمی شویم و روشن هم هست که معنا ندارد. بحث دوم در خصوص این جبر تاریخی یا مادیت تاریخی این را اثبات کردن خیلی کلام باطلی است یعنی اصولاً این چیزهایی که ایشان برداشته است تصورات کرده است و درست کرده است ظاهراً شاید به یک قطعه ای از کره زمین یک مناطقی از اروپا شاید بخورد ما خیلی منکر نیستیم. اما اینکه برای کلیه بشر در روی کره زمین این حالت بوده است مخصوصاً مثلاً در کلمات آن شخص بالایش همان مارکس چون میدانید مادر مارکس یهودی بوده است و پدرش مسیحی بوده است. در دنیای یهود او را یهودی می دانند چون در دنیای یهود یهودی کسی اس که مادرش یهودی باشد. در دنیای مسیحیت آن را مسیحی می دانند چون پدرش مسیحی بوده است. در دنیای اسلام هم مسیحی می دانند. در دنیای اسلام و مسیحیت آن مسیحی است چون پدرش مسیحی است.

علی ای حال و این خباثت و شرارت یهود در همه جهاتش روشن است. اصلاً آن در تفکراتش نوشته است که مثلاً کشور باید به رشد سرمایه داری برسد بعد از آن تحول پیدا می کند به سوسیالیسم و آن کشوری که در آن زمان آن رشد سرمایه داری اش خیلی بالا بود آلمان

بود بعدش آمریکا بود. تصادفاً مثلاً روسیه که اصلاً در سرمایه داری رشد نداشت. روسیه اوایل سرمایه داری اش بود. اولین کشور کمونیست روسیه شد. یکی از کشورهای سوسیالیست همین افغانستان همسایه ما شد که جزء کشورهای فوق العاده بدبخت و بیچاره است که اصلاً سرمایه داری نداشت که بخواهد رشد پیدا کند.

اینکه این تفکر اصولاً با واقعیت نساخت و آن پیش بینی هایی که کرده اند کاملاً خلاف از اب در آمد یک مشکل بزرگش با قسمت بزرگ این طرف دنیا یعنی آسیا اصلاً قابل انتطابق نبود. البته خود آنها هم بحث هایی دارند که نمی خواهم وارد بحث شوم.

خود اسلام را به عنوان یک دین غالباً این طور تفسیر می کنند برای گذار از مرحله برده داری به مرحله فئودالیسم که اصلاً این درست نیست. با آمدن اسلام برده داری هم از بین نرفت. برده داری و فئودالیسم تصادفاً در همه کشورهای اسلامی هم فئودالیسم نبود. عرض کردم در مثل بغداد که حکومت عباسی بود انصافاً فئودالیسم حاکم بود اما در مثل حکومت مصر که حکومت فاطمی بود و به اصطلاح ما ساداتی که خود را حسینی می دانستند حکومت می کردند در آنجا کاملاً فئودالیسم منفی بود.

و برده داری اصولاً در دنیای اسلام در همین اواخر که در سازمان ملل و در آن جامعه جهانی و جنگ های آمریکا برده داری در آمریکا لغو شد، برده داری در دنیای اسلام در همین نظام جهانی لغو شد نه در نظام انتقال به نظام فئودالیسم و لذا این خودش مشکلاتی است که حتی گفته شده است خود مارکس به آن مشکل اشاره دارد که یک بحث دیگر دارد که خود مفسران کلام مارکس هم در آن جهت اختلاف دارند که عبارت مارکس را چگونه تعبیر کنند

غرض این بحث که خودش فی نفسه کاملاً خلاف واقع است حالا بحث جبر که کاملاً خلاف واقع و خلاف اراده انسانی است آن باطل است. این نحوه بحث تمام تاریخ را به این معنا که چه ابزار تولیدی ما داریم و طبق آن ابزار تولید تمام اینها را تفسیر کنیم از فلسفه و عرفان و علم و علوم طبیعی و فرهنگ و تمدن و دین و هنر اینها تمام برگردد به ابزار تولید که ساخته دست بشر است و بشر بر اثر قدرت الهی به لحاظ عقل و علم و حتی اراده می کند اشیاء تصرف می کند اشیاء جدید می سازد صانع ماده نیست صانع هیئت است. صورت را عوض می کند ترکیب و تفصیل می کند جدا می کند می سازد و کذلک اشیاء جدید کشف می کند آثار جدید پیدا می کند آثار جدیدی را خلق می کند وسایل جدیدی را این را بگوییم این انسان با این ترتیب مخلوق او است. خودش درست کند خودش عبادت کند. این را قبول کردند بسیار حرف بی اساسی است یعنی انصافاً این تفکر در تفسیر قانون که محل کلام ما بود و تفکرات دیگر چون آنها را یکی یکی بخواهیم بگوییم کلیه تفکراتی که منشأ آن به یک نوع جبر است حالا از لحاظ های مختلف چون یک وقتی در کشور ما متأسفانه عنوانی

داشت عده ای بودند و چون من نمی خواهم جریان چپ را در ایران اوایل جریان چپ در ایران در مسئله بعد از انقلاب سوسیالیستی شوروی به اصطلاح خودشان از قضیه جنگل رخ داد. طرفداران آقای سردار جنگل عده ای شان از کمونیست ها بودند. از این شروع شد تا قضایای بعدی که نمی خواهم وارد آن بحث شوم. البته اشتباه کردیم ابتدا را بیشتر به قضایای مشروطه و اینها نسبت می دهند لکن آن که رسمی تر بود همین مسئله جنگل بود و باز در زمان آن سالهای ۱۳۱۰ به بعد تقریباً می شود گفت اگر هم قبل از حرکت چپ در ایران بود به صورت فکری مطرح شد که این کتاب هایی هم که در این مرحله نوشته شده است در تفسیر افکار چپ کتابهای ضعیفی اند. در آن زمان خیلی عنوان داشتند چون بعدها کتاب هایی که در این تفکر بود زیاد به فارسی ترجمه شد آنها برداشت های ضعیفی بودند که جریان ایرانی ها از آن داشتند.

کیف ما کان هدفی را که من در نظرم بود این بود که این تفکری را که عشایره مطرح کردند خطاب الله المتعلق به افعال المکلفین، یا راهی را که معتزله رفته اند این تفسیر معتزله به نظر ما دل العقل أو الشارع علی الافعال ما تعلق حکم العقل این هم به نظر ما روشن نیست. یعنی این نحوه تفسیر هم به ذهن ما می آید که روشن نیست. در خلال تفسیرهای آینده تفسیر دیگری که آیا اعتباری بدانیم حکم را یا واقعی یا حقیقی.

و صلی الله علی محمد و اله الطاهرین